

بقیه بازگشت روان از شماره قبل طی مدارج کمال بمیزان کمال عیسی بوسیله بازگشت روان در تعلیمات و عقاید مسیح آشکار است تا بتوان فرمان خداوندی مذکور در بالا را بعد کمال با انجام رسانید. در مکاشفه یوحنا فصل سوم آیات ۱۲ و ۲۱ در تائید گفتار ما آمده «هر که غالب آمد او را در هیکل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت (یعنی روانش بر نخواهد گشت) آنکه غالب آید این را بوی خواهم داد که بر تخت من بنشیند چنانکه غلبه یافتم و باید خود بر تخت او نشستم.» مقصود از غالب و غلبه در عبارت بالا غلبه بر نفس اماره و سپاه اهریمنی است و آیه «دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت» لزوم بازگشت روان را تا نیل بکمال واقعی صریحا با ثبات میرساند. مذهب مسیح بر اساس مذهب یهودی استوار گردیده است. منظور از این گفتار نشان دادن رواج عقیده بازگشت روان در دوران اولیه مسیحیت میباشد. پیشوایان آنان در آن دوره مانند Clement, St. Augustine, Origen از مردم اسکندریه و غیره در نوشته‌های خود از حقیقت دکتربین مذکور سخن رانده اند تا آنکه سال ۵۵۳ میلادی در دومین انجمن مسیحیت که در قسطنطنیه برگزار گردید اعتقاد بفرسنگ بازگشت روان نهی شد. چون پنج سده و نیم پس از ظهور عیسی اعتقاد بازگشت روان منع گردید ثابت است که خود عیسی این آموزش را تعلیم داده است.

مدارکی در انجیل موجود است که مردم در زمان حیات عیسی اعتقاد داشتند که خود عیسی قبلا بلباس یکی از پیغمبران گذشته در جهان میزیسته است. در انجیل یوحنا فصل پنجم آیه ۳ عیسی میفرماید «کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان میبیرید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنهاست که بمن شهادت میدهد.»

انجیل متی فصل ۱۶ آیات ۱۳ و ۱۴ در ثبوت گفتار بالا چنین گوید «هنکامیکه عیسی بنواحی قیصریه فیلیپس آمد از شاگردان خود پرسیده گفت «مردم مرا که پسر انسانم چه شخص میگویند؟ آنها گفتند بعضی یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از انبیا» در فصل ۱۷ آیات ۱۱ تا ۱۳ همان انجیل جواب عیسی را چنین شرح میدهد «او در جواب گفت البته الیاس میآید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود. لیکن بشما میگویم که الحال الیاس آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند با وی کردند، بهمانطور پسران نیز از ایشان زحمت خواهد دید. آنکاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمید دهنده بسایشان سخن میگفت.» و عیسی در دنباله آن در آیات ۱۴ و ۱۵ میفرماید «و اگر خواهید قبول کنید همین الیاس است که باید بیاید هر که گوش شنو دارد بشنود.»

مدارک بالا به ثبوت می‌رساند که (۱) در زمان ظهور عیسی عقیده بسازگشت روان یهودیان موجود و از اصول آئین آنها بوده است. (۲) عیسی صریحا «الیاس را یحیی میدانند و

بین این گفتار از قول خود پیغمبر به ثبوت می‌رساند حقیقت بازگشت روان را در تعلیمات مسیحیت که پیشوایانشان در انکار آن بیهوده بکوشش پرداخته‌اند .

بازمدارکی که صریحا « بحقیقت بازگشت روان صحبت میدارد در فصل سوم آیات ۳ تا ۷ انجیل یوحنا بدین طریق آمده است . « عیسی در جواب گفت آمین آمین بتو میگویم اگر کسی از سرنو مولود نشود ملکوت خدا را نتواند دید . نبقود یموس بدو گفت چگونه ممکن است که انسانی پیر شده باشد مولود گردد . آیامیشود که باردیگر داخل شکم مادر گشته مولود شود ؟ عیسی در جواب گفت آمین آمین بتو میگویم اگر کسی از آب و روح مولود نکرده ممکن نیست داخل ملکوت خدا شود . آنچه از جسم مولود شد جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است . عجب مدار که بتو گفتم باید شما از سرنو مولود گردید . »

در آیات بالا صریحا « در اثبات بازگشت روان صحبت شده است بدین معنی که اگر کسی از سرنو مولود نشود ملکوت خدا را نتواند دید . »

چنانکه از آیه ۱۲ فصل ۱۶ یوحنا برمیآید چون در روزگار عیسی مردم و حتی اصحاب او توانا بدرک سخنان بلند پایه او نبوده‌اند ، از گفتن بسیاری از حقایق معنوی خود داری نموده‌است . در آیه مذکور میفرماید « و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم لکن الان طاقت تحمل آنرا ندارید . »

III فلسفه بازگشت روان در اسلام

اسلام دین دیگریست که پیروانش به بازگشت روان و باصلاح و انکس‌های خود معتقد هستند بنا بر آموزشهای علمای آنها ، هنگام قیامت جهان مردم که مسئول اندیشه و گفتار و کردار خود میباشند در بارگاه خداوند بسزایا پاداش خویش می‌رسند . بدکاران در آتش جهنم می‌سوزند و نیکان بنعمت ابدی در بهشت جای میگیرند . چنین است نظریه آنها در مورد قیامت . آیا اینگونه افکار با تعلیمات کتاب مقدس قرآن برابر میباشد ؟ قیامت را بدو جور میتوان تعبیر کرد (۱) بعث يك فرد و روان او (۲) بعث همه آفرینش در کاینات . بنا بر آموزشهای قرآن هر يك از افراد مسئول کردار خویش میباشند . آیات بسیاری را در این مورد میتوان بشهادت آورد . چنانکه در سوره المدثر ۷۴ آیه ۲۱ آمده کل نفس بما کسبت رهینه . هر فردی گروهان اعمالی است که بجا آورده یا کسب کرده .

آیات بسیاری در قرآن دال بر حقیقت بازگشت روان موجود است که پیغمبر اسلام بطور رمز و در لفافه به پیروان خویش تعلیم داده است . اما در سوره بقره آیه ۲۸ صریحا چنین آمده « کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیا کم ثم یمیشکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون » چگونه کافر میشوید بخدا و بودید از مردگان پس زنده ساختم شمارا پس میمیرانم شمارا پس زنده میکنم شما را پس بسوی او بر میگرددید .

بنظر علما و فقیهان اسلام جمله «بودید از مردگان پس زنده ساختم شمارا» راجع بزندگانی جنین در رحم مادر میباشد و زنده ساختن بعدی چنانکه در بالا ذکر شد وابسته بروز قیامت و رستاخیز برای قضاوت اعمال در بارگاه خداوندی میباشد.

کلیته «باید بخاطر سپرد که (۱) روان بر میگردد نه کالبد و (۲) مرگ برای کالبد خاکی است نه روان. بدیهی است چون از مرگ کسی صحبت میداریم منظور آنست که آن شخص صاحب کالبدی بوده و مرده است. اگر مقصود پیغمبر بر خلاف گفتار ما بود آیه مذکور با عبارت کنتم امواتا آغاز نمیکشت. در نقاط دیگر قرآن جائیکه منظور آفرینش انسان میباشد واژه خلقکم بکار رفته است و بیقین اگر منظور آغاز زندگی میبود بایستی که آیه، پس از تکفرون بالله با واژه خلقکم آغاز گردد.

باید دانست اصل حیاتی انسان هنگام مرگ قطع میگردد و با آخر رسیدن آن اصل، شخص یا حیوانی را نمیتوان گفت مرده است. بدیهی است آنکه میمیرد اصل حیاتی دارا بوده و قطع آن و مرگ هنگامی صورت میپذیرد که موجود بوده است. بنا بر این زندگی و مرگ را نمیتوان با هم و توأما بحث کرد و خواهی نخواهی سخن از مرگ مفهوم زندگانی قبلی شخص است. چون آیه مذکور با جمله بودید از مردگان و زنده ساختم شمارا شروع میشود لامحاله منظور اینست که قبلاً زنده بوده و سپس مرده اید و باز خدا زنده ساخته است و باز همینطور میمیراند و باز زنده میکند تا آنکه پس از طی مدارج کمال در بارگاه خداوندی حاضر گردید.

هنگام ظهور اسلام مردم عربستان دیر باور بودند و قوه ادراک و استنباط حقایق معنوی را نداشتند لذا موعظه حقیقی چون بازگشت روان برای عوام الناس غیر قابل فهم و در عین حال مناسب نبود و حقایق معنوی بطور معلوم فقط به برگزیدگان چندی تعلیم میکشت. با وجود این در قرآن و سخنان عارفان و صاحبان مسلم مدارک بسیاری یافت میشود که حقیقت بازگشت روان را صریحاً ذکر کرده اند و بواسطه تنگی مجال از آن صرف نظر کرده باختصار میپردازیم.

در دیوان شمس تبریزی آمده است: نگاه علوم انسانی و مطالعات فرسنگی
گر بگویم شرح جان خویش را نهصد و هفتاد قالب دیده‌ام

صاحب ولد نامه گوید: *رسال جامع علوم انسانی*
نور حقیق در لباس بشر نور حق چون مشیخ و تن چون خر یک عدد و وصف جنس مرکوب است
یک عدد و وصف آنکه محبوب است. شاه صد گونه اسب بر شیند گاه بر ماده گه به نر شیند

شاه همان باشد و دگر نشود گرچه مرکب هزار گونه بود

می‌جان را که میخوری از کلس نی همان است اگر رود در طاس؟

او بدل کرد جامه را و آمد تا نماید جمال و بخر آمد

طاس و کلس و قدح چو پیمان است آنکه می‌راشناخت مردانه است

مولانای رومی فرماید:

ذوق آزادی ندیده جان او هست صندوق صور میدان او

دایماً محبوس عقلش در صور از قفس اندر قفس دارد گذر

منفذش نی از قفس سوی علا در قفسها میرود او جا بجا